

جامعه‌آیده آل

در هشتم ذیحجه الحرام کشوری را دیدم که نه شاه نه رئیس جمهور
نه شهردار نه فرماندار و نه پلیس و نه نظامی داشت خانه‌ها به یک
شکل لباسها و کفشها به یک جور همه با هم برادر و برابر بودند

شهر دلخواه، بهشت دنیوی و... و...
در روز هشتم ماه دوازدهم سال قمری،
وارد شهر بزرگی شدم بنام عرفات (شهر
معرفت، رشد فکری، شناخت، یکتاپرستی
و...)

خانه‌ها: تمام خانه‌های این شهر بدون
کوچکترین، اختلاف و امتیاز به ساده‌ترین
شکل ساخته شده بود در زمینی صاف و
مسطح اصلاً بالا شهر و پائین شهر نداشت
خانه‌ای در میان خانه‌ها بنام خانه شهردار
فرماندار، شاه، وزیر، رئیس جمهور،
ارباب و... وجود نداشت اصلاً در آن
شهر هیچ کس بر دیگری حکومت، ریاست و
بزرگی نمی‌کرده و بر دیگری هیچ امتیازی
نداشت.

لباسها: لباس‌ها همه به ساده‌ترین شکل
پارچه درست شده بود و تمام افراد به یک

آباشمارد شهری رفته‌اید که بالاشهرو
پائین شهر نداشته باشد بزرگتر، کوچکتر
نداشته باشد فرمانده، فرمانبر نداشته
شاه، رئیس جمهور، شهردار، فرماندار،
پلیس و نظامی و... نداشته باشد خانه‌ها
به یک شکل و ساختمان باشند لباسها،
کفشها به یک جور باشد همه با هم برابر و واقعاً
برادر باشند همه با هم با کمال محبت و
عدالت زندگی کنند با یکدیگر، بدتباشند
و بهم بغل و کینه نوزند و بهم تکبر نکرده
و بزرگی و فخر و... نفرشند و بهم تجاوز
نمایند حتی به سایر جانداران ظلم نکنند
نه حیوان وحشی را بی‌آزارند و نه گیاه خود
روئی را و... .

اگر یک شهری را چنین دیدی، نامش
را چه می‌گذاری: مدینه فاضله، بالاتر از
مدینه فاضله، اجتماع ملائکه، جامعه‌آیده آل

شکل دیده می‌شد بطوریکه ،لباس‌ها ،در نهایت سادگی بود و با هم شبیه اگر آن لباس‌ها در جانی می‌گذاردند و با هم مخلوط میشد دیگر هیچکدام از هم تشخیص داده نمیشد تقریباً شبیه لباس ارتشها بود ولی با این تفاوت که لباس ارتشی‌ها به این سادگی نیست و نیز با درجه از هم مشخص میشود و پوشیدن آنها اجباری است مثلاً شناخته می‌شود فلان لباس ،لباس فرمانده است ،فلان لباس ،لباس فرمانبراست و... لکن در آنجا هرگز چنین نبود نه فرماندهای بود و نه لباس فرمانده ، همه فرمانبر بودند ، از قانون با کمال عشق و علاقه تمام لباسها عین هم بود اگر خوب دقت میکردی میدیدی کفش‌ها نیز چنین است عجیب بود اواقعاً عجیب بود آدم ماتش میبرد اگر از خانه و آشیانه خود دور میشدی زود خانهات را گم میکردی زیرا با هیچکدام از خانه‌های دیگر فرقی نداشت زود اشتباه میکردی اگر رفیقت از تو دور میشد هرگز نمی‌توانستی از رنگ و قیافه لباسش ، او را بشناسی حتماً باید نزدیک میشدی تا از صورتش او را بشناسی.

برابری بود عجیب برابری ، چه برابری ، در نهایت برابری ، با کمال آزادی بوسیله ایمانی راسخ و استوار به فرماندهای مقتدر و نادیدنی که شاهد بر اعمال آنانست.

عدالت: عدالت بطور مطلق حکم فرما بود چه عدالتی هرگز جهانیان خواب آنرا هم ندیده بودند حتی بزرگترین متفکران

و فیلسوفان همچون افلاطون. زیرا مدینه فاضله و شهر برتری را که او، در خواب میدید و گاهگاهی بر زبان می‌آورد و آرزوی در بیداری دیدن آنرا بگور برد ، هرگز آن شهر برتر و مدینه فاضله او ، بگردهای این شهر نمیرسد عجیب بود عجیب عدالت بود عدالت ، پیروی از قانون بود پیروی !!! هرگز بیکدیگر تجاوز نمی‌کردند همدیگر را نمی‌کشتند ، نمیزدند ، فحش نمی‌دادند ، بد نمی‌گفتند حتی می‌کوشیدند اگر از همدیگر چیزی می‌خواهند به لفظ « امر ، بکن و نکن » نگویند بلکه کاملاً میکوشیدند در وقتهای ضروری هم بگویند خواهش می‌کنم ، تقاضا مینمایم ، هرگز نگویند « من بتو امر می‌کنم ، فرمان میدهم ، بکن باید بکنی ، باید انجام دهی و ... »

نه اینکه فقط بهم ظلم نمی‌کردند و نهایت عدالت و انصاف را ، مراعات کرده و بهم احترام کامل ، می‌گذاشتند بلکه میکوشیدند بهیچ جاننداری آزار نرسانند علفی را بیهوده از زمین نکنند و حیوان وحشی را نیازارند .

بیگانگی: با کمال محبت و برادری با هم زندگی میکردند با آنکه از سرزمین‌های گوناگون جهان با نژادهای مختلف و زبانهای متفاوت ، دور هم جمع شده بودند ولی هرگز همدیگر را بیگانه نمی‌دانستند همه را خودی دانسته همچون افراد یک خانواده بر محبت با هم زندگی و رفتار

میکردند هیچ گونه امتیازی که آنها را از همدیگر جدا کند دیده نمیشد و هیچگونه امتیاز بدنی، زبانی، نژادی، سرزمینی و... آنها را، از هم جدا نمیکرد زیرا این امتیازات راه امتیاز و ارزش بخش نمی دانستند بنا بر این امتیازات به یگانگی آنها، کوچکترین صدمه ای را نمیزد (روح وحدت جامعه بشریت در آنجا کاملا محسوس بود).

پیوسته شمار وحدت میدادند فرماندهای اصیل را فقط از آن پدید آورنده جهان میدانستند و نعمت ها را نیز فقط از آن او دانسته و فقط او را ستایش و تعریف میکردند و هیچ انسانی را بر انسان دیگر صاحب اختیار، صاحب نعمت و سزاوار کرنش، ستایش نمیدانستند و پیوسته میگفتند ما از قانون پیروی میکنیم اطاعت اطاعت - لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك لبيك .

پیروی از قانون: عجیب ترین چیزی که جلب توجه انسان را میکرد این بود که این اجتماع و شهر، در کمال نظم و امنیت بود در حالی که هیچ پلیس و مأمور امنیتی را در آن، نمیدیدیم و واقعا هم نبود.

همه فرمانبردار بودند و اگر هم اتفاقا کسی خطائی میکرد همان کس خودش، خود را، مجازات میکرد و با دست خود جریمه اش را میپرداخت و بدون آنکه به مرجع و

امام خود، زحمت اجرائی، دهد، آن پول و جریمه را در جایی که بفتح جامعه تعیین شده بود، مصرف میکرد.

هرگز کسی خانه ای بهتر از دیگران، نمیساخت و لباسی زیباتر از دیگران، نمیپوشید بدون آنکه کسی او را مجبور باین عمل کند.

هرگز جانوری را بیهوده آزار نمیداد و گیاهی را بیهوده از زمین نمیکند و هیچ جاننداری، اذیت و آزار نمی رساند بدون آنکه کسی او را مجبور به این عدالت و انصاف کند بلکه تمام این کارها را با این نظم و انضباط عجیب و غریب، در کمال اختیار، آزادی با عشق و علاقه سرشاری انجام میداد بطوریکه اگر بیک جانور وحشی بیهوده اذیت میکرد بلافاصله خود را، خودش مجازات کرده و جریمه معین شده را در کمال آزادی، عشق و علاقه، بهمان طوری که گفته شد میپرداخت و ...

این شهر بر مکان معین، ثابت نمی ماند، و بر آن تکیه نمیکند بلکه شب بعد یعنی شب دهم ماه ذی الحجه را در سرزمین دیگری بصبیح میرساند سپس به سرزمین منی کوچ می نماید و در آنجا، با شمار سنگ زدن به مجسمه، ظلم، عصبانیت، نفاق، کینه، حسد و... نهایت نفرت خود را، از مستکبرین و خودخواهان قانون شکن و... اظهار میکنند و پس از این تظاهرات به قربانگاه رفته و با خریدن بهترین قربانی

و قربان کردن آنرا در راه حق ، چنین شعار میدهد که حاضرین در راه حق بهترین چیزهای خود را قربانی کنیم سپس گوشت آنرا در اختیار همگان گذارده و تمام انسانهای حق خواهی را که از اطراف جهان با شکلهای گوناگون ، دور هم گرد آمده اند به این مهمانی عمومی دعوت کرده تا از آن گوشت برخوردار گشته و عملاً روح برادری و یگانگی و یک رنگی را با این اتفاق و میهمان کردن عمومی ، باثبات رسانند .

واقعاً آنچه من دیدم بهشتی واقعی بود ایده آل نبود واقعی عینی بود که شما هم در هشتم ماه ذی الحجه میتوانید بروید و در آن مکان آن شهر را به بینید .
من با دیدن این جامعه و شهر واقعاً آرزو میکردم ایکاش نظامی تقریباً شبیه باین نظام در جهان پیاده میشد زیرا آن نظام با تمام خصوصیات نمیتواند در جهان پیاده شود زیرا بطور نمونه موقتی ساخته شده بود و ازدواج و نزدیکی با زن نمیکردند و لباس دوخته نمیپوشیدند و علسی را نمیکندند . لکن ایکاش جهانیانی که قرن-

های مدید بسبب بیگانگی از هم قانون شکنی بجان هم افتاده و از خود و دیگران رنج میبرند ، بخود آیند ، از این جامعه نمونه و الگو ، سر مشق بگیرند و در نتیجه با رحمت ، یگانگی ، برادری ، تعاون و اطاعت از قانون و عدالت با ایمانی راسخ و استوار و ... و ... جهانی بسازند که جهانیان آن ، بی نیاز همه با هم یک رنگ ، یگانه و سرشار از عدالت و تقوی- جهانی همچون بهشت و جهانیانی همچون بهشتیان .

بنیانگذار این جامعه ایده آل فوق که خود در چهارده قرن پیش میزیست، فرموده است : این جامعه نمونه و آن کتاب مبین (قرآن) ، جهانی بی نیاز و خوشبخت خواهد ساخت پس از آنکه جهانیان بدان دو ، بی برند یعنی جهانی که در آن ایمان به خدا و روز قیامت ، قانون شکنی و نیاز به نیروی اجرائی دولت را بعد اقل خود برساند ولی بی نیازی و خوشبختی را بعد اگر امکان

ناتمام

امیر مؤمنان میفرماید :

ارتش مردمی و مکتبی

فَالجَنُودُ بِاللَّهِ حِمَى الرَّعِيَةِ وَ عِزُّ الدِّينِ وَسَبِيلُ الْاِمْنِ

و لیس تقوم الرعية الا بهم (نهج البلاغه)

سپاهیان بخواست خدا دژهای مردم و پایه عزت دین و امنیت راهها

هستند و زندگی رعیت بدون آنان قرار نمی گیرد